



۲۰۱۶/۱/۱۶

حنیف رهیاب رحیمی

## طنز

### خوب شد که شناختمش!

شیرآغا به مجردیکه با مه روبرو شد این جمله از دهانش برآمد: خوب شد که شناختمش! پرسیدم چه گپ اس بیادر باز بالای کی اعصابت خراب اس؟ با بیصبری جواب داد: برادر جان، همی همایون خواهر زاده ام را خو می شناسی؟



گفتم: بلی، ما و شما که از دست ظلم و ستم ملاها و تنظیمها مجبور به فرار و ترک وطن شدیم، چهار یا پنجساله بود. گفت: کاملاً درست بیادت است. و بعد چنین ادامه داد:

از روزی که از وطن برآمدم تا همین یکی دو ماه پیش همیشه از خاطر همایون جان ده تشویش بودم که خدا کنه جور و آرام باشه و از درس و تعلیم خود پس نمانه، بری دیدارش شب و روز می تپیدم که یکبار ده آغوش بگیرمش، به همی خاطر یگان دفعه جیب خرچی

هم بریش روان می کدم و خوشبختانه یک دو ماه پیش یک بار دیدم که ده فیسبوک بریم درخواست روان کد، مه هم زیاد خوش شدم و قبول کدم.

خودت میفامی که مه خو دگه کار و مصروفیت ندارم شش صفحه به نام های مختلف دارم، یکی اصلی، یک صفحه ده نام یک ستاره فلم، یک صفحه بنام یک دخترک مجرد و یکی دو تای دگه هم بنام های ملا و ساقی و غیره. بستره ام را هم ده پالوی کمپیوترم انداختیم و سه چاشت نان خوده هم هموجه می خورم.

اما هر روز و هر هفته که فیسبوکه تعقیب کده می رفتم همی همایون جانه می دیدم که یگان نوشته و عکس مره لاپیک نمی کنه. سرش اشتباهی شدم که چه گپ اس؟ بعد یکی دوبار دیدم که ای بچه یکدم طرفدار داکتر عبدالله مود و فیشن باز اس که هر روز تا که سرخی و سفیده و پاستک و لب سیرین خوده نزده، دفتر نمیره. و ده مورد رئیس صاحب جمهور مغز متفکر دنیا چیز های عجیب و غریب نوشته می کنه و اوره گاهی کلمرغ میگه گاهی هم نوشته می کنه که بی عقل ترین و خشره ترین متفکر دنیا و رئیس جمهور اس و حتی میگه که طالب سچه اس که از بی عقلی حتی یگان روز ایزار خوده سرچیه می پوشه....

چند بار جوابهای دندان شکن بریش نوشته کدم که خوده اصلاح کنه خو هیچ فایده نکد. اوره چه می کنی که ده مسابقات فوتبال با بسیار مایوسی دیدم که ده فوتبال هم طرفدار تیم پس مانده و تاریخ تیر شده ریال مادرید اس ده حالیکه بارسلونا چی یک تیمی اس، ده دنیا جوک و جوره نداره و هر بازیکن اش یک قهرمان قابل افتخار اس که مه حتی دیوار های خانه ره از عکسهای شان پر کدیم.

دیدم که ای بچه اصلاح نمیشه و همه ای مخالفت ها سبب شد که دشمنی و مخالفت ده اوجش برسانه چنانچه ده یک ماه گذشته یک عکس و خاندن ره که مه پُست کدیم لایک نکد و مام دیروز از لیست رفیقهایم کشیدمش. اینه ایره میگن خواهر زاده! بخدا اگه فیسبوک نمی بود مه ای بچه ره به ای زودی به تمام معنی نمی شناختم و همیطور کباب یکبار دیدارش می ماندم. اما حالا از برکت همی فیسبوک دگه همه چیز بین ما خلاص اس، بخدا اگه دیگه یک تنگه کمکش کنم، خوب شد که شناختمش. مه دگه چیزی نگفتم بخاطری که دیدم شیرآغا خیلی جدی شده و از این خدمت که فیسبوک بریش انجام داده، خیلی ها راضی هم است.

(پایان)

